

کتابی برای تابستانی داغ داغ

○ حسین شیخ الاسلامی



- عنوان کتاب: خانه پرنده‌ها
- نویسنده: بتسی بیا رز
- مترجم: هدی لزگی
- تصویرگر: رامین مشرفی
- ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۱۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۳۲ صفحه
- بها: ۳۲۰ تومان

خواننده تا انتهای داستان و شیوه روایت هم ماهرانه، به صورتی انتخاب شده که با این هدف همخوان باشد. فرض کنید وقایع به ترتیب زمانی بازگو می‌شود، آنگاه نویسنده ناچار بود شخصیت‌های پدر، مادر و هفت بچه دیگر را هم تصویر کند و علاوه بر آن، تا رسیدن به گره، چه بسا داستان آن قدر کشدار می‌شد که خواننده را کسل می‌کرد، اما با این تدبیر، نویسنده هم از شخصیت‌پردازی پدر و مادر خلاص می‌شود و هم با قرار دادن صحنه تعقیب و گریز در ابتدای داستان، در حالی که عطش دانستن اصل ماجرا قطره قطره و به شرط پیشروی در داستان برطرف می‌شود، کاری می‌کند که خواننده تا گره‌افکنی دوم (مرغ ماهیخوار) با علاقه پیش بیاید.

اما گره دوم، از نوع دیگری است؛ تعلق چندانی ندارد و در واقع، با هدف انتقال مفهوم طراحی شده است. به همین دلیل، می‌بینیم روایت نیز با این تغییر هماهنگ می‌شود و با رسیدن پدر بزرگ و سمی به خانه دیگر همه چیز با ترتیب زمانی روایت می‌شود تا خواننده، بی‌دغدغه بازسازی طرح، روند همسازي سمی با آن محیط را دنبال کند.

علاوه بر این، به هم ریختن ترتیب زمانی، مزیتی دیگر نیز دارد و آن این که با این کار در فضای داستان، تغییری ایجاد نمی‌شود و خواننده، در تمام طول داستان، با فضایی یکسان روبه‌روست. اگر قرار بود داستان از ابتدای سفر سمی شروع شود. آن گاه خواننده با دو فضا روبه‌رو بود؛ یکی فضای سفر و ماشین و... دیگری فضای مزرعه و پدر بزرگ.

در خانه پدر بزرگ، ما با تعدد عناصر روبه‌رویم که متأسفانه، نویسنده نتوانسته نقش لازم را به آنان بدهد و تقریباً در داستان بالاتکلیف مانده‌اند. به غیر از غازها، مشخص نیست بقیه حیوانات برای چه در داستان حضوری پررنگ (از نظر توصیف) دارند. باتوجه به کم تعداد بودن شخصیت‌ها در بخش اول (سمی و پدر بزرگ)، خواننده انتظار محیط سلوغ و پرشخصیت خانه را ندارد. جالب این که، نویسنده با وجودی که به شخصیت‌هایی مانند جغد و طوطی چندان نقشی نمی‌دهد، آنها را کاملاً توصیف می‌کند (؟) این اشکال در واقع، به پرداخت داستان وارد است. می‌دانیم که در پرداخت داستان باید طرح مدنظر باشد و عناصری که در طرح جایی ندارند، نباید در پرداخت مورد تأکید قرار گیرند. چنان چه ما طرح داستان خانه پرنده را بازنویسی کنیم، شاید جغد، طوطی و یا حتی غازها را کنار بگذاریم.

در داستان با لحنی از آنها صحبت می‌شود که گویی قرار است در آینده، طرح را پیش ببرند و البته، واضح است که این حرف من به معنای انکار شاخ و برگ دادن به طرح به هنگام پرداخت آن نیست.

فصل‌بندی کتاب هم در نوع خود قابل توجه است. فصل‌ها به نحوی تنظیم شده‌اند که حداکثر انگیزه را در خواننده برای پیگیری کتاب برانگیزانند و در همین حال، خواننده را بخش به بخش هدایت می‌کند تا کتاب را به پایان برد. برای مثال، بخش ۱۱ صفحه‌ای نخست، با این جمله به پایان می‌رسد:

شیوه سوم این است که داستان از نیمه شروع می‌شود و کم‌کم، پازل وار کامل می‌شود.

این سه شیوه، شیوه‌های اصلی روایت داستان‌های کلاسیک بود، ولی در زمان ما شیوه‌های دیگری از روایت، مانند ساختار مربعی روایت، ساختار دایره‌ای و... هم به وجود آمد که بحث در این مورد، چه بسا بتواند موضوع یک کتاب قرار گیرد و در این فرصت کوتاه، مجال پرداختن به آن نیست.

داستان با این جمله شروع می‌شود: «سمی، خود را زیر پل آهنی که بزرگراه از روی آن می‌گذشت، جا داد.» همان طور که می‌بینید، روایت به شیوه‌ای است که داستان از نیمه شروع می‌شود، اما این شیوه فقط تا نیمه داستان، یعنی تا مطرح شدن گره دوم داستان (مطرح شدن مرغ ماهیخوار)، ادامه می‌یابد. در واقع، دوگانگی داستان (که در مورد آن توضیح خواهیم داد) با دوگانگی روایت هم همراه می‌شود و بسیار برای داستان مفید است.

داستان خانه پرنده‌ها دو گره دارد که هر کدام، به نوبت مطرح می‌شود، ولی همزمان، هر دو گره گشوده می‌شود. گره اول داستان، تنها ماندن سمی است و پدر بزرگ سمی، از پدر بزرگ خوشش نمی‌آید و نمی‌خواهد با او زندگی کند، اما این خود مقدمه‌ای است برای گره دوم که مرغ ماهیخوار است و تلاش برای نجات او.

این ساختار دو گره‌ی، ترفندی است برای کشاندن

در برخورد اول، داستان خانه پرنده‌ها، داستان روان و بی‌مشکلی به نظر می‌رسد که می‌تواند به خوبی، با مخاطبان خود ارتباط برقرار کند. البته این داوری ابتدایی، چندان هم نا به حق نیست، ولی داستان مشکلاتی نیز دارد که به اعتقاد من بیش از آن که ناشی از اجرایی ضعیف باشد، از مبهم بودن هدف داستان سرچشمه می‌گیرد. اما بهتر است ابتدا به خوبی‌های داستان بپردازیم.

مهم‌ترین مؤلفه مثبت داستان، شیوه روایت است. نویسنده با اجتناب از زاویه دیدی که طبیعتاً باتوجه به مخاطب، قابلیت مانور نداشت، بهترین نوع روایت را برای این داستان انتخاب کرده است. در این جا می‌کوشم به اختصار، در مورد انواع روایت توضیح دهم. روایت به نحوه قرار دادن عمل (ACT)‌های داستانی در داستان گفته می‌شود در واقع، داستان در روایت زاینده می‌شود و شاید مهم‌ترین عنصر هر داستان، شیوه روایت آن باشد.

می‌توان در روایت، شیوه‌های مختلفی اتخاذ کرد. ساده‌ترین آنها چینن وقایع، به ترتیب زمانی آنهاست؛ یعنی از زمان (۱) که ابتدای داستان است، راوی شروع می‌کند و تا زمان (۲) که پایان داستان است، به صورت خطی پیش می‌رود. شیوه دوم، دقیقاً برعکس است؛ یعنی داستان از انتها شروع می‌شود و با فلاش‌بک‌های متعدد و بدون ترتیب زمانی منظم، کم‌کم به ابتدا می‌رسد. و بالاخره،



«صدایش مانند زنگ غم‌انگیز و قدیمی برج در هوای گرم بود.
- «رفتند»

و می‌توان به پایان بخش دوم هم دقت کرد:
«سمی روی پاهایش افتاد. به آرامی از پشت انباری، کشتزار را نگاه کرد: پدر بزرگ از تپه به طرف او بالا می‌آمد احساس کرد به دام افتاده است.
- «پسر»

می‌بینید فصل‌ها دقیقاً در گلوگاه پایان می‌یابد و جالب‌تر این که هریک با تصویری از فصل بعد همراه است که کاملاً ذهن مخاطب را شایق نگاه می‌دارد تا قضایای بعدی را پیش‌بینی کند و این بر لذت خواندن متن می‌افزاید. سرانجام، نکته دیگری که می‌توان از آن به عنوان یکی از محاسن کتاب یاد کرد، سرعت مطلوب و در عین حال، توصیفات ریزبینانه و دقیق است.

«صدایش نازک و ناراحت به نظر می‌رسد، لحش مثل قبل بود. قوی و محکم نبود، این دفعه جیغ زد. مرا تنها بگذار» متأسفانه، بحث از سرعت، نیازمند بازخوانی کتاب است و نمی‌توان به صورت مشخص و متعین در مورد آن صحبت کرد. اما می‌بینید که در قطعه بالا، وضعیت سمی، با حداقل کلمات و صرفاً با تکیه بر صدا کاملاً مشخص می‌شود. نمونه‌های دیگر:

«سمی به فکر فرو رفت. انگار پدر بزرگش هنوز نگران چیزی بود. چروک‌های صورتش خیلی گود به نظر می‌رسید. سمی گفت: «بله، فقط تشنه بود» پس چشم‌هایش را به طرفی دیگر دوخت و دست‌هایش را توی جیبش گذاشت.» می‌بینید که حس و حال هر دو شخصیت، به خوبی در دو جمله «چین‌های صورتش...» و «پس.» منتقل می‌شود. البته این نوع توصیف، برای این گونه داستان‌ها اشکالاتی نیز دارد که در جای خود به آنها نیز خواهیم پرداخت.

این کتاب برای گروه سنی مناسب تشخیص داده شده است و به همین دلیل، به نظر می‌رسد شاید بتواند همذات‌پنداری خواننده را با قهرمان همسن و سالش در کتاب، تضمین کند.

داستان کودک و نوجوان را می‌توان دو بخش کرد: بخش اول به معنای داستانی برای کودک و در معنای دوم داستانی است درباره کودک که بیشتر حس نوستالژی مخاطب را بیدار می‌کند. از لحاظ طرح و بن‌مایه داستان، خانه پرندها داستانی از نوع اول است؛ یعنی طرح، نسبتاً طرح مناسب کودکان است. البته طرحی نه چندان جذاب و نه چندان کامل که با مشکلات زیادی همراه است.

یکی از مشکلات طرح، همان دوگانگی است که پیشتر از آن یاد کردیم. گفتیم که طرح دو گره دارد (تنها مانند سمی و کودن بودن مرغ ماهیخوار) که ابتدا یک به یک مطرح می‌شود و پس، همزمان گشوده می‌گردد. اگرچه این طرح، با روایت مناسب و جاننداری همراه شده، خود این دوگانگی، برای مخاطب نوجوان مناسب به نظر نمی‌رسد. چه بسا

همین باعث دوگانگی طرح و روایت می‌شود:
«سمی ناگهان متوجه جغد شد. او با چشم‌های درشتش به سمی نگاه کرد، سمی یک قدم عقب رفت. پس با عجله گفت: «فقط همان را پیدا کردم.»
بعد به طرف هال راه افتاد و با عجله به طبقه پایین دوید.»

و این لحن، در پایان داستان، به اوج می‌رسد:
«سمی کمی بالاتر متوجه یک قورباغه شد. با خوشحالی فریاد زد: «یکی پیدا کردم.» بعد آرام در میان آب قدم برداشت تا قورباغه را بگیرد.»

علیرغم تمام مشکلاتی که در طرح و اجرای این داستان وجود دارد، عاملی باعث می‌شود که ما همچنان داستان را داستانی قابل قبول بدانیم و آن، سادگی مفرط است. بحث در مورد مؤلفه سادگی را و تأثیری که بر داستان‌ها می‌گذارد، به جایی دیگر موکول می‌کنیم و در اینجا به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که به علت سادگی کتاب، خواننده نوجوان صرفاً به انگیزه لذت بردن، آن را می‌خواند و به همین علت، مشکلات مذکور چندان به چشم نمی‌آید. از آن جا که برخورد مخاطب داستان که می‌تواند بسیار عمیق باشد، به برخورد صرفاً تفریحی تقلیل می‌یابد، خواننده اصلاً با داستان درگیر نمی‌شود، چه رسد به آن که آن مشکلات، در راه ایجاد ارتباط بین داستان و مخاطب مانع ایجاد کند. به طور خلاصه می‌توان گفت کتاب خانه پرند، فقط می‌تواند برای پر کردن یک نیمروز داغ تابستانی نوجوان کتابخوان مفید باشد و نه بیشتر.

مخاطب در پیگیری داستان دچار مشکل شود و نتواند این دو خط را از هم جدا کند.

اشکال دیگری که در طرح داستان به چشم می‌خورد، عدم واقع‌نمایی در جایی است که داستان از گره اول به «گره دوم» میل پیدا می‌کند:

«پشت بوته‌ای سبز، پرند بزرگی دیده می‌شد. سمی تا به حال پرندهای به این بزرگی ندیده بود...»

با ارائه گره دوم، گره اول به نحوی غیرمنطقی حذف می‌شود و بدون علت منطقی و یا حتی مشخصی، سمی به پدر بزرگ متمایل می‌شود و سر صحبت را با او باز می‌کند. این چرخش ۱۸۰ درجه در داستان که از محیط تعقیب و گریز، به محیطی عاطفی و دوستانه تغییر پیدا می‌کند، غافلگیرکننده است و چنین انحراف فاحشی در داستان خلل ایجاد می‌کند، با وجود این، در کل طرح داستان، برای گروه سنی‌ای که مخاطب داستان محسوب می‌شود، مطلوب است و اشکالات مذکور مانع از این نمی‌شود که این طرح را طرحی قابل قبول برای نوجوانان بدانیم اما مشکل اصلی، در روایت ایجاد می‌شود و نوع اجرا بیشتر به داستانی در مورد نوجوانان تا داستانی برای نوجوانان متمایل است.

«سمی به دویدن ادامه داد، حالا مطمئن بود اگر برگردد، پدر بزرگ کوفته با ناامیدی کنار خیابان ایستاده است. شانه‌های پیرش حتماً با خستگی بالا و پایین می‌رود، سمی تصمیم گرفت این صحنه جالب و دوست‌داشتنی را ببیند. به همین خاطر، بدون این که توقف کند. سرش را برگرداند.»

این صحنه بیش از آن که کارکرد اجرایی داشته باشد، بار نوستالژیک دارد. در کل، لحن داستان نوستالژیک و